

اصولی کیست؟ (بخش چهارم)

[برای مطالعه بخش اول یا فورمت پ.د.اف لطفا اینجا را کلیک کنید](#)

[برای مطالعه بخش دوم یا فورمت پ.د.اف لطفا اینجا را کلیک کنید](#)

[برای مطالعه بخش سوم یا فورمت پ.د.اف لطفا اینجا را کلیک کنید](#)

پیشگفتار

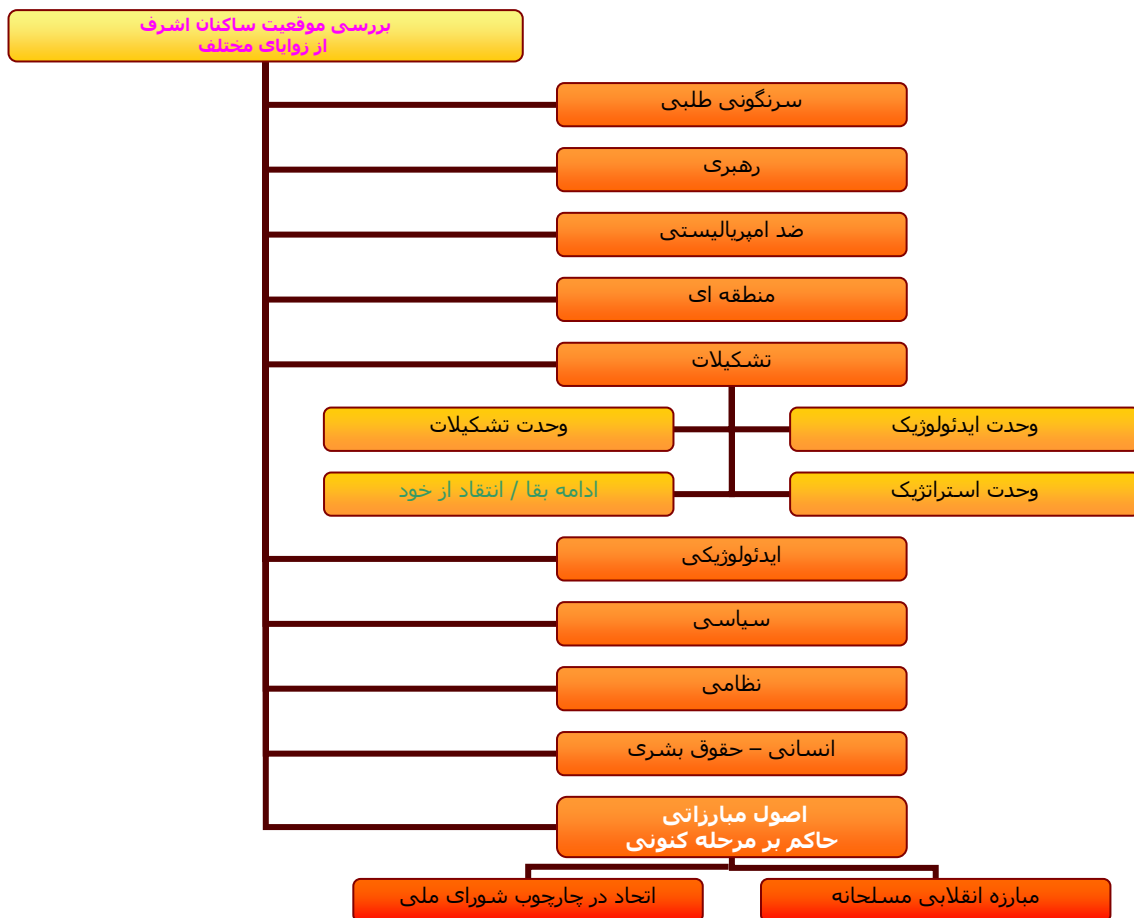
این بخش را با این گفته از مجاهدین آغاز می کنم:
«... اگر هدف ما در مقطع کنونی فعال کردن و جلب حداکثر نیروها علیه دیکتاتوری باشد در اینصورت باید بدون عجله و چپ روی پا به پای وسیعترین امواج توده ای حرکت کنیم [...] رژیم سعی دارد با خونبار کردن تظاهرات و مارک تروریسم، بهای حرکت توده ای را بالا برده و از این طریق، آنرا به تجزیه و ضعف بکشاند...»^[1].
«... صحیح ترین نقش برای جنبش مسلحانه این است که برای جنبش دموکراتیک نقش "چتر حفاظتی" و تضمین کننده را بازی کند». مجاهدین در ادامه بر چند نکته تأکید دارند: «عمل مسلحانه را حتی المقدور با نیازهای جنبش دموکراتیک تطبیق دهد»، «با تمام امکانات گسترش جنبش دموکراتیک را تشویق و ترغیب کند»، «با رهبری سیاسی جنبش مذکور در رابطه باشد»، «در حالی که ابتدا بساکن نیابستی عمل کند ولی وقتی رژیم خشونت نشان داد آنوقت باید مکانیسم چتر حفاظتی و دفاعی را بطور مسلحانه بکار انداخته و جواب متناسب را به رژیم بدهد...»، «... این جواب باعث خواهد شد که روحیه مردم که خود را زیر چتر حمایتی می بینند تقویت شده و بفرصت طلبان و سازشکاران امکان عرض اندام و تجزیه کردن صفوف مردم داده نشود. بالمال جنبش مداومت یافته و تقویت گردد.»^[2].

اصل «مبارزه انقلابی مسلحانه»

برای بررسی موقعیت «اشرف» می بایست وجوه نظامی، سیاسی و ایدئولوژیکی این موقعیت را مورد توجه قرار داد. البته در بسیاری از موارد این وجوه در هم آمیخته و کار بررسی شرایط کنونی اشرف را پیچیده تر از آن می کند که به ظاهر دیده می شود. از آنجایی که هنوز نمی توان بر مجاهدین بعنوان یک سازمان، و اشرف بعنوان یک «جبهه»، و سرنگونی بعنوان یک «هدف»، خط بطلان کشید، و «مبارزه» بین سرنگونی طلبان - مخصوصا مجاهدین - و جمهوری اسلامی از یک سو، و مذاکره بین جمهوری اسلامی و جهانخواران از سوی دیگر هنوز در جریان است، نمی توان بسادگی موقعیت را با اطمینان کامل ارزیابی کرده، و جلسه ختم یکی از این بازیکنان در صحنه سیاست را اعلام کرد.

واقعیات موجود حاکی است که نه مجاهدین در آن ضعف و اضمحلال که جمهوری اسلامی ادعا می کند، قرار دارند، و نه جمهوری اسلامی در بحبوحه فروپاشی از درون، آنگونه که مجاهدین خواهانش هستند، می باشد، و در این میان آمریکا (سرکرده جهانخواران) توانسته با تغییرات صوری و مهره اجرایی، خود را از سرراشییی که بوش باعثش شده بود، رها کرده و به ترمیم موقعیت متزلزل خود پرداخته و روابط موجود بین خود و جمهوری اسلامی را به سوی بازسازی سوق دهد^[3]،^[4].
موقعیت اشرف را از سه زاویه نظامی، سیاسی و ایدئولوژیک (موقعیت حقوقی در حیطه سیاست گنجانده شده است)، با بهره گیری از نقل قولهای پیشتازان چپ (بخصوص گروه جزئی- طریقی) و رهبران مجاهدین و مقایسه و مقابله آنها، بررسی می کنیم.
سازمان مجاهدین و عناصر وابسته به آن که در اشرف ساکن هستند، ارگانی سیاسی- نظامی و ایدئولوژیکی است که در پروسه مبارزه به «ایدئولوژی» و «مبارزه مکتبی» اهمیت محوری می دهد، و بخاطر این ویژگی های مشخص و بارز، هراس مجاهدین از سال 1354 به بعد، همیشه «امکان» لغزش به اپورتونیسم بوده، و کوشش و آموزشهای درونی آنها در راستای پیشگیری از چنین «امکانی» است. البته دوری از اپورتونیسم تنها مخصوص مجاهدین نبوده و هر نیروی رادیکال سیاسی- نظامی دائما برای حذف چنین «امکانی» می کوشد. چون دشمن «با ظاهر شدن نارسائیه و فروکش کردن موقتی پراتیک چریکی، حمله ایدئولوژیک خود را به جنبش افزایش دهد»^[5].

بیژن جزئی مبارزه را فراتر از «سلاح» دیده و تأکید داشت که یک گروه (سازمان) سیاسی- نظامی باید «به اشکال سیاسی و اقتصادی مبارزه نه بعنوان رقیب خود بلکه به مثابه مهمترین زمینه برای نضج جنبش مسلحانه نگریسته و از کوشش در راه گسترش مبارزات عمومی و ایجاد گروه ها و هسته های سیاسی - صنفی باز نمانند»^[6]. کارکرد اشرف در 5-6 سال اخیر و استفاده از کلیه ابزارها و امکانات موجود و ممکن در عراق برای پیشبرد اهداف تاکتیکی و استراتژیکی را باید در همین راستا ارزیابی کرد.



نمودار - 1

عملیات تروریستی 11 سپتامبر 2001 (9-11)، عرصه را برای فعالیت «مبارزان انقلابی» و «مدافعان مسلح» خلق تنگ کرده و آنچه که پیش از 911 بلامانع انجام می شد، حال با موانع مختلف حقوقی، سیاسی، نظامی و اجتماعی مواجه شده است. البته بسیاری از مبارزان مسلح هستند که 911 را دلیلی برای پایین کشیدن فتنه مبارزاتی خود ندانسته و حتی موقعیت را برای شدت بخشیدن به فعالیت های خود مناسب دیده اند. بطور مثال القاعده و طالبان و عناصر وابسته به سپاه قدس نه تنها پس از 911 فعالیت خود را افزایش داده اند، بلکه در ماهیت عملیات خود بازنگری کرده و شکل و ماهیت عملیات را در مداری ضربه زنده تر به پیش برده اند. بازنگری گروه های فوق الذکر در ماهیت و شدت عملیات خود، بازتاب خود را در سالهای 2005 و 2006 به وضوح به نمایش گذاشت تا به آن حد که شهروندان بی سلاح و دفاع در سطحی یکسان با نیروهای چند ملیتی (مخصوصاً آمریکایی) مورد آماج حملات تروریستی قرار می گرفتند و آنارشیزم در سطح عراق و افغانستان گسترش می یافت. لازم به توضیح است که استراتژی اتخاذ شده نتیجه ی مورد نظر این گروه ها را برآورده کرده و نیروهای چند ملیتی را به واکنش های تدافعی سیاسی و نظامی واداشت. بسیاری از دولت ها که در نیروهای چند ملیتی نیرو داشتند، به تدریج از نیروی کمی خود کاسته و یا بالکل از عراق به کشور خود بازگشتند. انگلیس نیروهای خود را کاهش داد و بصره را عملاً به طرفداران جمهوری اسلامی سپرد، و آمریکا پس از مذاکرات آشکار و پنهان با جمهوری اسلامی، و افزایش نزدیک به 21000 نیرو توانست شدت عملیات را در شمال عراق کاهش دهد. موفقیت استراتژی حداکثر ضربه از سوی القاعده و وابستگان به سپاه قدس به نیروهای اسلامی در پاکستان دلگرمی داده و باعث گسترش فعالیت طالبان در افغانستان شد، تا به آن حد که تأثیرگذاری طالبان که در اوائل اشغال افغانستان به حداقل رسیده شده بود، با تجدید سازماندهی، حیاتی دوباره یافته و عملیات فرامرزی مسلمانان بنیادگرا، پاکستان را هم طعمه اهداف استراتژیک خود قرار داد. امروز آمریکا علناً از جمهوری اسلامی برای سرکوب عملیات طالبان یاری خواسته و این تقاضا خود به پارامتری تعیین کننده در روابط بین آمریکا و جمهوری اسلامی تبدیل شده که می تواند در شکل و ماهیت برخورد با موقعیت اشرف نقش آفرینی کند.

مبارزان مسلح دیگری چون حماس و حزب الله و بره های تأمل در سربلانا، استراتژی متفاوتی پیش گرفتند. آنها عملیات خود را برای مدت مشخص و محدودی به حداقل رسانده، و تنها به دفاع (بجای تهاجم) بسنده کردند (جنگ 33 روزه لبنان، و 21 روزه غزه بیشتر عملیات تدافعی بودند). این سه گروه، مشخصاً تأمل ها، اخیراً به تهاجمات خود شدت بخشیده اند، اما موقعیت آنها بعنوان نیروی مسلح مهاجم تا حد قابل توجهی تضعیف شده است (این نکته در ارتباط با خلع سلاح اشرف در جریان اشغال عراق توسط آمریکا شایان تأمل است). مبارزان مسلح ایرلند شمالی که در 10 سال اخیر وارد مذاکرات مستقیم «صلح» با دولت انگلستان شده بودند، سکوتی که ایرلند شمالی را در این مدت در خود گرفته بود، با ترور 2 سرباز و یک پلیس در مارس 2009 شکستند. بنا به گزارش های متعدد، عملیات توسط یکی از منشعبین از ارتش جمهوریخواه ایرلند (ایرا)، بنام ایراک واقعی، صورت گرفته است. این عملیات می تواند روند صلح را به خطر بیندازد. هرچند که 10 سال دوری از هرج و مرج، نسل جوان ایرلند شمالی را با زندگی «صلح آمیز» مانوس کرده و امکان بازگشت به گذشته عملاً ممکن نیست.

با توجه به نکات بسیار مختصر بالا، و واقعیت غیرقابل چشم پوشی که نام مجاهدین را در لیست تروریستی اروپا و آمریکا قرار دارد (اخیراً از اروپا حذف شد)، و این واقعیت که شاخه سیاسی مجاهدین در پاریس (مریم رجوی و شورای ملی مقاومت) علناً فعالیت

داشته و نمی خواهند غیرعلنی فعالیت کنند، مجاهدین به این تصمیم رسیده اند که بهتر است «مبارزات انقلابی مسلحانه» را متوقف کنند. این یک تصمیم آگاهانه و حساب شده است. مجاهدین نمی خواهند صحنه بین المللی را خالی گذاشته تا جمهوری اسلامی بتواند در سطوح مختلف دیپلماتیک بیشتر از آنچه که می کند، یکه تازی کند. به جز این واقعیت که اشرف در حمله نیروهای چند ملیتی به عراق، 120 بار بمباران شد. مجاهدین، به ناچار خلع سلاح اشرف را پذیرفته و از آن تاریخ بعنوان «افراد تحت الحفظ» زیر پوشش کنوانسیون 4 ژنو قرار گرفتند [7].

البته مجاهدین تنها جریان اسلامی نیست که تفکرات پیشین و رادیکال را بایگانی کرده اند [8]، [9]. از سال 2003 تاکنون (2009) ساکنان اشرف نه تنها نتوانسته و نتوانسته اند دست به عملیات نظامی بزنند، بلکه خود به مثابه «اسیر» در اشرف گرفتار بوده و موقعیت آنها در مواقعی بسیار خطرناک و فاجعه بار تحلیل شده است [10]. در عین حال، مجاهدین و ساکنان اشرف، با شناخت از شالوده اجتماعی عراق و بنا به تحلیل شان از استراتژی جمهوری اسلامی و این مهم که جمهوری اسلامی به دنبال گسترش قدرت خود در عراق و خاورمیانه است، به کوشش در بازنگری و سازماندهی توانمندی خود در اشرف پرداختند. از سال 2003 تاکنون، مجاهدین تشکیل و سازماندهی نهادهای لائیک، نهادهای مدافع حقوق زنان، و نهاد های ضد بنیادگرایی در عراق را مثبت تلقی کرده، و انتخابات آزاد شوراهای در عراق را به سود منافع طولانی مدت خود ارزیابی کرده اند.

در همین مدت طولانی از امضای حقوق دانان عراقی و شهروندان عراقی (گفته اند که 3 میلیون شیعه، و 5.2 میلیون دیگر از مردم عراق) امضا کرده اند، در دفاع از حقوق قانونی ساکنان اشرف و در حمایت انسانی از مجاهدین گردآوری کردند [11]. در اینجا به دو نکته باید توجه داشت. اول، حمایت پادشده، البته در حد امضاء را ناپیستی با حمایت عملی و حضور در صحنه یکی دانست. حمایت های مردم عراق از مجاهدین چون انگیزه ایدئولوژیک - تشکیلاتی نداشته، فقط می تواند بخاطر اختلافات سیاسی مردم با بخشی از دولت عراق و یا به دلایل حقوق بشری ابراز شده باشد، عملاً کارکردی در صحنه نزاع نداشته و در نتیجه نمی توان آن را بعنوان عاملی بازدارنده در برابر محاصره اشرف محاسبه کرد. دوم اینکه، پیش از شروع و در آستانه جنگ عراق، میلیون ها نفر شهروند اروپایی و آمریکایی علیه جنگ تظاهرات کردند، اما تصمیمی که گرفته شده بود، برخلاف خواست مردم به مورد اجرا گذاشته شد. در سطح اروپا، در مصافی چند ساله، بالاخره شورای وزیران اروپا، به رأی دادگاه پوئیک انگلستان و دادگاه عدالت اروپا تن داده و نام مجاهدین از لیست تروریستی بریتانیا و اروپا حذف شد. البته، هنوز پرونده 17 ژوئن در فرانسه باز نگاه داشته شده است و این فقره حقوقی هنوز در جریان است. مریم رجوی در سخنانی در کنفرانس «عدالت برای مقاومت ایران» می گوید: «دیوان عدالت اروپا می گوید: «هیچ چیز ممکن در این پرونده نیست که ثابت کند پرونده فرانسه علیه مجاهدین بر پایه شواهد یا «داده های» جدی و معتبر بوده است». بلکه این پرونده بر داده های رژیم ملایان بنا شده است. [12].

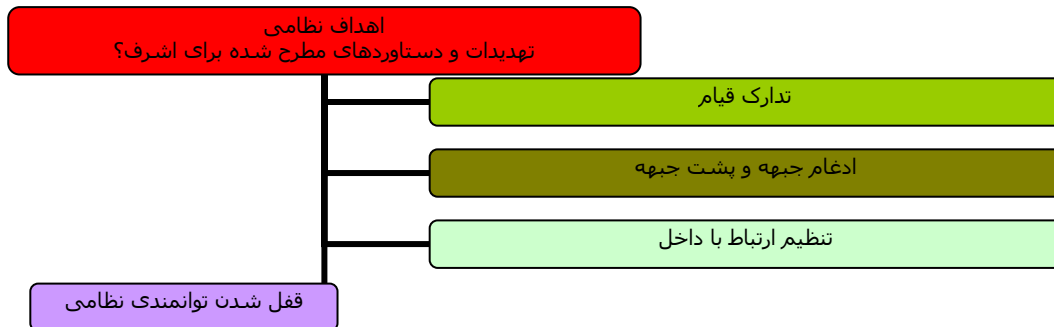
اگر نخواهیم عراق کنیم، مجاهدین توانسته اند در یک مصاف حقوقی- سیاسی سر خود را از آب بیرون نگاه داشته و در مواردی «تک» های جمهوری اسلامی را با «پاتک» های مؤثر که تلاشی خستگی ناپذیر می طلبد، با شکست روبرو کنند. این واقعیت و پیروزی های مقطعی نباید ارزیابی از جمهوری اسلامی را با ساده نگری روبرو کند. «کم بها دادن به دشمن، غره شدن از پیروزیهای کوچک، مبالغه کردن در قدرت خود و نادیده گرفتن نیروهای دیگری که در مقابل دستگاه حاکمه و امپریالیسم قرار دارند، نمودی از گرایشهای ماجراجویانه است و ما را از کوشش دائمی برای شناخت راه خود، تصحیح تاکتیکها و تشخیص نارسائی هایمان باز می دارد». [13]. واقعیت این است که جمهوری اسلامی هم بیکار ننشسته و به همان حد که مجاهدین می خواهند در اشرف بمانند، مصر است که آنها اشرف را ترک کنند، و با بهره گیری از عناصر با نفوذ در دولت عراق که متمایل به جمهوری اسلامی هم هستند، توانسته موقعیت اشرف را در مواردی به نقطه انفجار برساند. مریم رجوی طی نامه ای به باراک اوباما، رئیس جمهور آمریکا در باره بروز احتمالی «فاجعه ای انسانی» هشدار می دهد و به «رفتار وخامت بار نیروهای عراقی و دستورات غیر قانونی مشاور امنیت ملی دولت عراق» اشاره می کند. وی در ادامه می گوید: «نیروهای عراقی در یک اقدام بی سابقه، روز گذشته، یکی از ساختمانهای اشرف را که بخش عمده آن به زنان اختصاص دارد، محاصره کردند و با بدرفتاری، خواستار تخلیه صدها تن ساکنان آن شدند. مهاجمان گفتند موفق الریبعی مشاور امنیت ملی دولت عراق دستور تخلیه این ساختمان را که تماماً با هزینه و کار ساکنان اشرف ساخته شده، صادر کرده است. این ساختمان هم چنان در محاصره نیروهای عراقی است». مریم رجوی در ادامه «از رئیس جمهور آمریکا می خواهد شخصاً مداخله نموده و حفاظت ساکنان اشرف را طبق تعهدات بین المللی ایالات متحده آمریکا در قبال ساکنان اشرف و طبق موافقتنامه ساکنان اشرف با نیروهای آمریکایی در سال 2004، تضمین نماید». [14] باید اشرف را از این زاویه نیز بررسی کرد.

با بازبینی آنچه در این 6 سال گذشته است، با این واقعیت روبرو می شویم که همانطور که اخیراً منوچهر هزارخانی در "گزارشی از اشرف" نوشته «این قرارگاه اشرف نیست، اینجا شهر اشرف است» [15].

اگر نخواهیم کمی دقیقتر به نقش اشرف به لحاظ «نظامی» بپردازیم، باید تفاوت این گزارش و این گفته را با گزارش اول منوچهر هزارخانی در سال 1365 مقایسه کنیم.

بنا به گزارش منوچهر هزارخانی، «فرمانده اصغر» یکی از فرماندهان ارتش آزادیبخش ملی ایران (از این پس ارتش) در سال 1365، پیرامون دلایل تشکیل ارتش، چنین توضیح می دهد: [16]

"... ما به لحاظ استراتژیک، مقاومت مسلحانه را به دو مرحله تقسیم می کنیم. در مرحله اول، که همان فاز تهاجم اولیه بود [واکنش تهاجمی]، در پی رسیدن به دو هدف بودیم، یکی تثبیت نظامی و دیگری تثبیت سیاسی. آن چه را ما «تثبیت نظامی» می نامیم عبارت بود از مقاومت در مقابل هجوم وحشیانه سی خرداد، بعد، وارد کردن ضربه های کاری به دشمن، به نحوی که قدرت تهاجمش در هم بشکند و به طور موقت هم که شده او را به عقب نشینی وادارد، و دست آخر، بی آینده کردن رژیم و در مقابل، اثبات استمرار و رشد مقاومت مسلحانه. این «تثبیت نظامی» را، با وجود تمام ضربه هایی که خوردیم، ما در همان دو سال اول عملی کردیم. اما «تثبیت سیاسی» عبارت بود از معرفی آلترناتیو، به عنوان تنها نیروی مردمی که قادر به جانشینی رژیم خمینی است. به نظر ما تثبیت سیاسی هم هدفی بود که به آن دست یافتیم. بدین ترتیب مرحله اول استراتژیک به پایان رسید. مرحله دوم که همان مرحله کنونی [1365] است، عبارتست از تدارک قیام. این مرحله از مقطع سال 61 شروع شد و همانطور که می دانی، زدن سرانگشتان رژیم را مد نظر داشت و دارد. از همین مقطع سال 61 بود که تغییر سازماندهی [واکنش تدافعی] برای گسترش نیروی آتش، ما را به اهمیت منطقه، به عنوان پشت جبهه خارج از حاکمیت رژیم، رساند - که بعد از جنگ آلان، نوار مرزی نقش آن را بازی می کند، البته با مشکلات بیشتری که ناشی از وجود «مرز» و ضرورت شکافتن آن برای استمرار ارتباطات است. ..."



نمودار - 2

«فرمانده اصغر» سپس به طرح «هسته های مقاومت» و عصاره «انقلاب در خط» می پردازد، که شامل «کنار زدن عنصر پلیسی- امنیتی»، «تلفیق جبهه و پشت جبهه» که به «سلول عملیاتی» انجامید، و بالاخره «الویت دادن به عنصر نظامی (بجای امنیتی) است» اشاره می کند. فرمانده اصغر نتیجه می گیرد که «فرمان تسلیح در واقع نتیجه منطقی چنین بینشی است». موجهر هزارخانی از این توضیحات نتیجه می گیرد که «جوهر کارشان ارتباطی است»، و اینکه «شما پشت جبهه تان این جاست، و جبهه تان سرتاسر ایران.» [17]

حال به لحاظ نظامی، و با توجه به «وظایفی» که (در بالا) برای ارتش آزادیبخش ملی ایران تعیین شده بود، مطرح کردن سوالات زیر هر چند بجا است و می بایست بخشی از یک کار پژوهشی باشد، اما به دلایل پیچیدگی اوضاع، و سیال بودن حوادث، بی پاسخ می مانند. سوالهایی از این قبیل که: «آیا ارتش امروز توان ضربه زدن به قوای کلاسیک رژیم را دارد؟»، «آیا ارتش، پس از فروغ جاویدان رشدی بالارونده داشته یا پائین رونده؟»، «آیا ارتش به لحاظ نظامی تهدید جدی برای رژیم محسوب می شود؟» و خلاصه «آیا ارتش می تواند تلفیق جبهه و پشت جبهه» را امکان پذیر، و یا حداقل بازسازی کند؟ طواهر بر این امر تأکید دارد که پاسخ به این سوالها، اگر مجاهدین وقت پاسخگویی پیدا کنند، منفی است و در نتیجه اصرار مجاهدین در ماندن در اشرف نمی تواند دلیل «نظامی» داشته باشد، و «اصل» نظامی (مبارزه انقلابی مسلحانه) مد نظر نیست.

پیش از پرداختن به ارتباط ارگانیک بین «جبهه و پشت جبهه» می خواهم این فرض را هم ارزیابی کنم که اگر جمهوری اسلامی، بقول مجاهدین، موفق به «بلعیدن» عراق بشود و جای پا و نفوذ خود را در عراق تحکیم و تثبیت کند، طبعاً مبارزه با این رژیم (جمهوری اسلامی) که توانسته با بهره گیری از چندین ابزار (اختناق، زندان، اعدام، و توانمندی هسته ای)، به حیات خود در ایران به مدت 30 سال ادامه دهد، بسیار سخت تر می شود، مخصوصاً اگر به عنوان «قدرت منطقه» هم به رسمیت شناخته شود. گفته می شود که 6 کشور همسایه عراق برای کنترل اوضاع امنیتی در پی ایجاد پایگاه مشترک در بغداد هستند [18]. اصرار مجاهدین در ماندن در اشرف را باید از این زاویه هم مورد بررسی و ارزیابی قرار داد.

حال به این سوال فرضی بپردازیم که آیا مجاهدین با ادامه ماندن در اشرف، می توانند نقشی بازدارنده علیه رشد بنیادگرایی در عراق و منطقه ایفا کنند؟ مجاهدین معتقدند که در عرض 5-6 سال اخیر توانسته اند این نقش را تا حدودی ایفا کنند. اما، با کمی دقت بیشتر به موقعیت تثبیت نشده کنونی مجاهدین، آنها در آینده برای ایفای چنین نقشی با مشکلات فراوانی روبرو خواهند شد. یکی از علل موفقیت مجاهدین و ساکنان اشرف در پیشبرد نقش افشارگرانه خود در عراق، هرج و مرج و آناشسیسم برخاسته از اشغال عراق بوده است. امروز، اما عراق به سوی تثبیت ملموسی در حرکت است که ساختار سیاسی و اداری آن روز به روز شکل مشخص تری بخود می گیرد (مهم نیست که با این ساختار موافقم یا نه). در عین حال، با خروج تدریجی نیروهای آمریکایی از منطقه، خط جدید دولت اوپاما در رابطه با جمهوری اسلامی، شرکت دادن جمهوری اسلامی در مسائل افغانستان، جملگی می توانند به مثابه عوامل بازدارنده در برابر ساکنان اشرف در اجرای برنامه های خود، عمل کنند.

سفر اخیر جلال طالبانی به ایران، و سخنان ایاد جمال الدین [19]، [20] مبنی بر باز نگاهداشتن سه پرونده «غرامت جنگ 8 ساله»، «مرزهای بین دو کشور»، و «هواپیما های جنگنده عراقی در ایران»، می توانند عوامل بسیار مؤثر در سمت و سو دادن موقعیت آینده ی ساکنان اشرف بشود.

خواست مجاهدین و ساکنان اشرف به لحاظ حقوقی مشخص است [21]، اما خواست مجاهدین همیشه تعیین کننده نیست. مجاهدین همانطور که در شروع اشغال عراق «وجه المصالحه» زد و بند های جمهوری اسلامی و آمریکا و انگلستان قرار گرفته و اشرف بیش از 120 بار بمباران شد که خلع سلاح ساکنان اشرف را در پی داشت، ممکن است بار دیگر هم «وجه المصالحه» در قبال خواست های طالبانی و زیباری قرار بگیرند. چون 1000 میلیارد دلار غرامت 8 سال جنگ رقم بالایی است، اما با توجه به حساسیت جمهوری اسلامی نسبت به اشرف، صرف نظر کردن از این مبلغ، با توجه به تاریخچه اشرف، می تواند مقرون به صرفه باشد. حال ساکنان اشرف، در مقابل تهدیدانی از این قبیل شعار «هیئات منا الذله» سر می دهند، و بر مقوله ایدئولوژی و نقش آفرینی آن در تعیین سرنوشت اشرف تأکید می کنند.

تمام نیروهای پیشنهاد بر ایدئولوژی و مواضع رادیکال خود تأکید دارند. مجاهدین هر از گاهی به این نقل قول اشاره دارند: «بدون ایدئولوژی انقلابی جنبش انقلابی نیز نمی تواند وجود داشته باشد». اما جزئی این گفته لنین را از زاویه ای متفاوت باز کرده و روی جوانب مختلف آن تأکید می کند که «فقدان تئوری انقلابی باعث می شود که جنبش راه خود را طولانی تر و از میان راه و بیراهه باز یابد و دست یافتن به مشی انقلابی به بهایی هرچه سنگین تر تمام شود». وی تأکید دارد که «یک جریان پیشرو که می خواهد مسئولیت پیشاهنگی طبقه کارگر و خلق را بدوش گیرد نمی تواند تسلیم حرکت کور شود» [22]. طبیعتاً، تئوری انقلابی مورد نظر لنین و جزئی، «اسلام» نیست. اما در اینجا، همانطور که پیش از این هم نوشته ام، مهم نیست که من یا دیگران در باره اسلام چه می اندیشیم و آن را چگونه ارزیابی می کنیم. مهم این است که علی، حسن و حسین و خمینی و خامنه ای و البته مجاهدین، بنا به رهنمود های اسلام مسیر خود را تعیین می کنند. آنچه که در این نوشتار مورد نظر است این واقعیت است که «اسلام» مجاهدین، رهنمود دهنده ساکنان اشرف است، و این باور و اعتقاد توانسته است مجاهدین را از پیچ های تند چون 30 خرداد و 19 بهمن 1360، عملیات چلچراغ و فروغ جاویدان و همچنین از پذیرش «خلع سلاح» عبور دهد. برای درک درست از عملکرد مجاهدین و ساکنان اشرف، همانطور که در سه بخش اول این نوشتار به آن اشاره کرده ام، باید بود و نبود مجاهدین را از دریچه و زاویه «ایدئولوژی» تحلیل کرد، و بدون خیر و شر کردن آن، کنش و واکنش های مجاهدین را ارزش گذاری نمود. منتظری در 24 امرداد 1367 طی نامه ای به تیری و دیگر امران (قضایی) کشتار 1367 تأکید دارد که مجاهدین «یک سنخ فکر و برداشت هستند، یک نحو منطق است و منطق غلط را

©علی ناظر - اصولی کیست - بخش چهارم

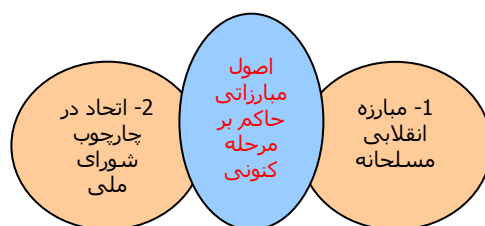
<http://chaporast.blogspot.com>

Email: chaporast@yahoo.com

Page 4 of 11

باید با منطق صحیح جواب داد. با کشتن حل نمی شود بلکه ترویج می شود»^[23]. به زبانی دیگر، نباید مجاهدین را بعنوان یک «فرقه ایدئولوژیک» ارزیابی کرد. آنها یک جریان سیاسی- نظامی هستند که تا حدودی در مبارزه ای مکتبی هم درگیرند. می بایست کنش و واکنش های مبارزاتی آنها را در یک معادله ریاضی چند مجهولی که سه عامل «سیاسی»، «نظامی» و «ایدئولوژی» و هم در تعامل با هم نقش آفرینی می کنند، بررسی کرده و مجاهدین را به مثابه یک «سیستم جبری (ریاضی)» تجزیه و تحلیل نمود. از این منظر، موقعیت کنونی مجاهدین و ساکنان اشرف، به لحاظ کیفی، فرق چندانی با آنچه پیش از این با آن روبرو بودند، ندارد. برای آشنایی بیشتر با موقعیت کنونی اشرف، شاید بهتر باشد کمی به عقب باز گردیم و منطق مبارزه انقلابی مسلحانه و دلایل باور به آن را مختصراً تعریف کنیم، تا بتوانیم با دیدی روشن تر به آنچه بر مجاهدین می گذرد بپردازیم. به عمد این تعاریف را از گروه «جزنی - ظریفی» انتخاب کرده ام، چرا که می خواهم تأکید داشته باشم که اینگونه موضعگیری ها مختص اندیشه اسلامی و مجاهدین نیست.

گروه پیشنواز جزنی- ظریفی در تر خود که به سال 1346 تنظیم شد روی یک نکته اصلی تکیه دارد: «اتخاذ یا عدم اتخاذ شیوه مسلحانه مبارزه عمیقاً و بطور ارگانیک با این مسئله وابستگی پیدا کرده است که آیا ما در جهت استراتژی عمومی انقلاب قرار داریم یا در مقابل استراتژی عمومی انقلاب. اتخاذ شیوه قهرآمیز با سرنوشت استراتژی انقلاب ایران پیوند پیدا کرده است. بنابراین اتخاذ یا عدم اتخاذ این شیوه در عین حال تعیین کننده این مساله نیز هست که آیا انقلابی هستیم یا ضد انقلابی؟»^[24]. اما در عین حال، هشدار می دهند که «هیچ ذبیحی نخواهد گفت که فلان تاکتیک امروز تنها راه است ولی باید ده سال دیگر آن را اعمال کرد. اعلام صحت یک تاکتیک بمنزله اعلام امکان عملی آن است. اگر برای اعمال تاکتیک، شرایط عینی و ذهنی مناسب وجود نداشته باشد دیگر از آن تاکتیک بعنوان تنها راه صحت کردن ابلهانه است. شیوه ای که برای اعمالش شرایط عینی و ذهنی لازم وجود ندارد دیگر راه نیست، بیراهه است»^[25]. این گروه با توجه به این نکته که اپورتونیسم، فتنه و عامل فساد پیشروی مبارز انقلابی مسلح است، و اینکه می توان از مبارزه مسلحانه بعنوان سربوش باورهای اپورتونیستی استفاده کرد، به گفته ای از لنین مراجعه کرده و نقل قول می کنند که «هنگامی از مبارزه با اپورتونیسم صحت می شود، هرگز نباید به خصوصیات مشخصه تمام اپورتونیسم معاصر یعنی عدم صراحت و ابهام و جنبه غیر قابل درک آن در کلیه رسته ها را فراموش کرد. اپورتونیست ها بنا بر ماهیت خود همیشه از شرح صریح و قطعی مسئله احتراز می جوید و همیشه در جستجوی نقطه منتجه قواست و مثل مار بین نظریاتی که یکی ناسخ دیگریست می پیچد و می کوشد هم با این و هم با آن دیگر موافق باشد و اختلاف نظرهای خود را به اصطلاحات جزئی و ابراز شک و تردید و تمایلات خیرخواهانه و بی زیان و قس علیهذا منجر سازد» (لنین - یک گام به پیش دو گام به پس، ص 792 - آثار، چاپ مسکو)^[26]. و بقول صائب پارادوس «اپورتونیسم همانا عبارت است از فقدان اصول معین و ثابت» (لنین - چه باید کرد، آثار، ص 496، چاپ مسکو)^[27].



نمودار - 3

اصول معین و ثابت به نظر مجاهدین آنطور که مسعود رجوی در سال 1361 در مطلبی تحت عنوان «اصولی کیست؟»^[28] تعریف می کند، اصل «مبارزه انقلابی مسلحانه» و اصل «اتحاد کلیه نیروهای آزادیخواه و استقلال طلب در چارچوب شورای ملی مقاومت» هستند. هرچند این فورمول را مسعود رجوی در سال 1361 و پس از شروع مبارزه قهرآمیز با جمهوری اسلامی بیان کرد، اما باور به آن از دیر باز، از اصول پایه سازمان مجاهدین و البته ساکنان اشرف است. سعید محسن در دفاعیات خود خطاب به دادستان می گوید «حیات و مرگ ما و شما متضاد همدیگرند. ما برای انهدام این دشمن از ساواک گرفته تا سیستم اداری و شخص اولش مجبوریم که به مسلسلها پامان انکاء نمایم زیرا که ستمگر و استعمارگر مسلح را فقط با سلاح می توان تسلیم کرد. با اینکه ملت ما در سرآغاز انقلاب مسلحانه است ما نبردی سهمگین در پیش رو داریم. نبردی دراز مدت» [سعید محسن ص 55].

مهدی ابریشمی نیز به اهمیت محوری «ایدئولوژی» اینچنین اشاره می کند «به عنوان یک تجربه ی انقلابی از سازمان مجاهدین، همیشه در ذهنتان داشته باشید که همچنانکه ضربه ی نظامی جبران پذیرتر از ضربه سیاسی است، ضربه سیاسی هم جبران پذیرتر از ضربه ایدئولوژیکی است»^[29]. آنچه در زیر می آید تاریخچه مختصری است که باید از همین زاویه ارزشگذاری کرد.

با توجه به تنش های موجود بین رژیم و مجاهدین که پس از بهمن 1359 ماهیتی آنتاگونیستی بخود می گرفت، و با توجه به برخورد خصمانه و جنایات رژیم در کردستان و ترکمن صحرا، و حمله عراق به داخل ایران و نادیده گرفتن مرز ها (قرارداد الجزیره 1975) از سوی عراق، رژیم به این نتیجه رسیده بود که تنها راه پیشبرد اهداف استراتژیک، حذف فیزیکی مخالفان و گسترش چتر اختناق است.

خمینی که پیشتر گفته بود مردم برای نان و آب و مسکن انقلاب نکرده، بلکه برای اسلام بوده که نظام سلطنتی را سرنگون کرده اند، از جو حاکم بر جامعه بهره جسته و به بهانه جویی های متفاوت، اول طرح «عدم کفایت» ابوالحسن بنی صدر را پیش برد و موازی با آن مجاهدین را در 30 خرداد 1360 به مصادف طلبید. (در «زهر و پادزهر» به پرسش هایی چون: آیا مواضع مجاهدین بین 57-60 دلیلی برای ادامه و تثبیت رژیم شده بود یا نه، پرداخته شده است). مجاهدین با توجه به موضعگیری های قبلی خود، ناخواسته خود را پشت به دیوار دیده و ادعا دارند که چاره ای به جز انتخاب دو راه نداشتند. یا «تسلیم» به خواستهای خمینی (که تا چندی پیش «امام» خطابش می کردند) و یا «ورود به فاز نظامی»^[30]. رهبری مجاهدین راه دوم را انتخاب کرد (به دلایل و درستی و نادرستی این تصمیم در این نوشته نمی پردازیم). پس از 30 خرداد 1360 روزانه تعداد بسیاری از جوانان و نوجوانان دستگیر و به زندان گسیل شده و زیر شدیدترین شکنجه ها قرار می گرفتند^[31]. رژیم موقعیت را غنیمت شمرده و به دیگر سازمان های رادیکال هم یورش برده و بسیاری از کادرهای آنها را به زندان انداخت و یا به قتل رساند. بسیاری از «روشنفکران» شکنجه و اعدام شدند. پدران، مادران، و کودکان خردسال قربانی جنایات وحشیانه رژیم شدند. اعدام «آزادیخواهان» در اکثر شهرهای ایران همه، از جمله رهبری مجاهدین را مات و مبهوت کرده بود. مجاهدین باور نمی کردند که جنگ با خمینی تا به این حد هزینه خواهد داشت^[32]. فتاوی غیر قابل تصور خمینی، و همسویی سازمانهایی چون فدائیان اکثریت و حزب توده (هر چند که این آتش عاقبت دامان خودشان را هم گرفت) عرصه را بر انقلابیون و نیروهای مترقی و چپ، تنگ کرده بود. در مهر ماه 1360 (نگارنده بین شهریور و دی 1360 در ایران بود) شب و روز، صدای رگبار گلوله ها در گوشه و کنار شهر و در شکار آزادیخواهان شنیده می شد. روزی نبود که اخبار کشتار بیشتری شنیده نشود.

در این میان، مبارزین چپ و مجاهدین خلق، بی مهیا و با تمام توش و توان خود در برابر رژیم که کمر به نابودی نیروهای مترقی بسته بود، ایستاده بودند. میلیشیای مجاهدین، این نوجوانان تازه آشنا با آرمان آزادیخواهی، هر آنچه را آموخته بودند در عمل آزمایش می کردند و بهایی بس گراف می پرداختند. زندانها از مجاهدین پر می شد، و گورها از اجساد آنها. به نظر من، مهم نیست که با مجاهدین و آنچه در 30 خرداد 1360 پیش آمد موافقم یا نه، و یا اینکه نظرم آن در باره رهبری مجاهدین چیست، اما مطمئن هستم که تاریخ ایران نمی تواند سال 60 را فراموش کند. بیش از 3000 مبارز خلق در این مدت کوتاه به قتل رسیدند [33]. اما این آغازی برای یک پایان بود.

در 19 بهمن 1360 بیش از 200 پاسدار و لباس شخصی قرارگاه موسی خیابانی و بارانش را محاصره کردند، و در نبردی چند ساعته اولین عاشورای مجاهدین آفریده شد. در 19 بهمن 1360، عناصر مجاهد خلق نه برای پیشبرد خط سیاسی و بقای تشکیلات (چرا که بخشی از رهبری با همراهی ابوالحسن بنی صدر از کشور خارج شده بود و تشکیلات در خطر نابودی نبود، امروز هم بخشی از رهبری مجاهدین خارج از عراق است و تشکیلات در خطر نابودی نیست)، بلکه برای انجام «وظیفه ایدئولوژیک» و «بقای ایدئولوژی» مجاهدت کردند و به سوگند و تعهد «ایدئولوژیک» خود وفادار ماندند. می توان پرسید که این «امر به وظیفه ایدئولوژیک» چه اثری در «امر به نتیجه - سرنگونی ظالم» داشت؟ از 30 خرداد 1360 تاکنون این سوال بی پاسخ مانده است. مجاهدین معتقدند که اگر شروع نمی کردند، به لحاظ ماهیت تبدیل می شدند به حزب توده [34]، و بسیاری در چپ معتقدند که مجاهدین زود شروع کرده و مرحله سوزی کردند، و این تفاوت نظر هنوز ادامه دارد. خلاصه اینکه تصمیم مجاهدین برای ورود به فاز نظامی، نه یک تصمیم سیاسی- نظامی، بلکه یک تصمیم خلص ایدئولوژیک بود.

سالها گذشت، پس از قبول «آتش بس» با عراق (قطعنامه 598) و پس از اینکه خمینی جام زهر «صلح» را نوشید، در اول مرداد 1367، مجاهدین دوباره با این سوال روبرو شده بودند که از این پس نقش ارتش آزادیبخش ملی چه خواهد بود؟ «امر به وظیفه» یا «امر به نتیجه»؟ آیا با همین تعداد ناچیز و ادوات جنگی محدود که از پوشش هوایی هم برخوردار نخواهد بود، بایستی حرکت کنند، یا بمانند تا موقعیت مناسب تری پیش بیاید؟ (در اینجا می بایست به جنگ عراق - ایران و تأثیرات آن در عملیات فروغ جاویدان اشاره کنم، اما برای کوتاه شدن این مطلب از این موضوع می گذرم). بار دیگر، مجاهدین «امر به وظیفه» را انتخاب کردند. مسعود رجوی در سخنرانی پیش از عملیات می گوید «نتیجه عملیات را، هرچه که باشد، پیشاپیش، به تک تک شما و خلق قهرمان ایران تبریک می گویم» [35]. جمله «هرچه که باشد» من غیر مستقیم پذیرش امکان شکست را تداعی می کرد.

ارتش در عملیات فروغ جاویدان با تحمل ضربه نیروی (نزدیک به 25% کل پرسنل ارتش) و خسارات لجستیکی، مجبور به عقب نشینی شد. عملیات فروغ جاویدان به لحاظ نظامی یک «شکست» چشمگیر بود، هر چند که بنا به تحلیل های مجاهدین، ارتش به «وظیفه» خود عمل کرده و آنجا که لازم بود، به عهد خود وفا کرده و عاشورایی دیگر آفریدند. مسعود رجوی می گوید «... آری این پیکرهای در خون شسته، هدایای نسل ماست به سرور شهیدان حسین (ع) و به راه او و به خلق محروم ایران» و ادامه می دهد «امروز مجاهدین نه فقط ارض کربلا، بلکه سراسر خاک ایران زمین را به کربلا و هر روزش را به عاشورا تبدیل کرده اند» [36]. (بازهم برای کوتاه نویسی، به رابطه این عملیات و کشتار تابستان 67 در زندانهای جمهوری اسلامی، و یا اینکه اصولاً، عملیات فروغ حرکتی حساب شده بود یا نه، نمی پردازم. این بحث ها به تفصیل در «زهر و پادزهر» باز شده است). بنا به گزارشهایی که از درون جمهوری اسلامی بیرونی شده، و هم بنا به آنچه خود مجاهدین نوشته و گفته اند، عملیات فروغ جاویدان بر مبنای داده ها و تصمیمی سیاسی - نظامی نبود، بلکه رهبری مجاهدین با توجه به تمام کم و کاست ها تصمیم به انجام عملیات گرفت، تصمیمی کاملاً «ایدئولوژیک» و «مکتبی».

امروز، ساکنان اشرف با سر دادن شعار «هیئات منا الذله» و «حاضر، حاضر» خود را به لحاظ روانی آماده عاشورای سوم می کنند. ولی آیا چنین عاشورایی پیش خواهد آمد؟ اگر پیش بیاید آیا این عاشورای فرضی «امر به نتیجه» است یا بازهم «امر به وظیفه» خواهد بود؟ اصولاً، آیا مجاهدین به دنبال تثبیت و تبیین یک برداشت ایدئولوژیک هستند یا سرنگونی ظالم؟ و آیا پایبندی به شعار «هیئات منا الذله» تنها راهکار اصولی است؟

مسعود رجوی در پیام 7 بهمن [37]، خاطر نشان می کند که با ساکنان اشرف «اتمام حجت» کرده است که «هرکس که نمی کشد، هرکس که نمی خواهد، هر کس که نمی تواند، دنبال کار خودش برود». اما این اتمام حجت برای چیست؟ وی به هر کس که می شنوند هشدار می دهد که اگر اشرف حالت زندان پیدا کند، یا عراق آنهایی که می خواهند جدا شوند را در دسترس مأموران اطلاعات ایران قرار بدهد، یا طرحی باشد که 54 نفر از سران مجاهدین در عراق محاکمه و قصاص شوند، و خلاصه «اسارت» و «تسلیم» در دستور کار باشد، و حقوق قانونی ساکنان اشرف نادیده گرفته شود، تنها در این شرایط مسعود رجوی تأکید دارد که «آنوقت تا پای جان می ایستیم».

من در بخش سوم این نوشتار به شعار «هیئات منا الذله» و کارکرد آن اشاره کردم، و با توجه به شواهد و روایات تاریخی خاطر نشان کردم که حسین نمی خواست و برای شهادت به کربلا نیامده بود. حوادث به این صورت پیش آمد.

به نظر من، بعید است که مجاهدین برای شهادت در اشرف جمع شده باشند، چرا که اگر می خواستند «شهادت» شوند در برابر بمباران هوایی امپریالیسم کوتاه نیامده و همان موقع «شهادت» می شدند. مریم رجوی در پیام نوروزی خود می گوید که ساکنان اشرف «عهد بسته اند که حتی اگر لازم باشد مثل ستارخان و بارانش که در حماسه امیرخیز در تبریز علفهای بیابان را خوردند و ایستادگی کردند، از برگها و ریشه درختان تغذیه کنند و هر سختی ای را بپذیرند» [38]. البته پس از خارج شدن نام آنها از لیست تروریستی (اروپا) جان آنها در خطر نیست، چرا که اگر اراده کنند و بخواهند می توانند از اشرف و عراق خارج شوند. البته اگر اروپا و آمریکا امکان خروج آنها را از عراق فراهم آورند. در عین حال، مسعود رجوی از سناریویی صحبت می کند که دولت عراق می خواهد مجاهدین را بر سر دوراهی «قبول اسارت در اشرف» (نادیده گرفته شدن حقوق انسانی و قانونی مبارزانی که دیگر مسلح نیستند، و اگر به ایران بازگردند جانشان در خطر است، و می خواهند در عراق بعنوان پناهنده زندگی کنند) و «خارج شدن از عراق» قرار دهد. با توجه به سخنان مسعود رجوی که امکان اسارت و تسلیم را پیش کشیده است، و با این فرض که این «امکان» به حقیقت پیوندد، آنوقت است که مجاهدین به آرمان ایدئولوژیک خود پشت نخواهند کرد، و تنها در این شرایط است که شعار «هیئات منا الذله» مفهومی عملی پیدا خواهد کرد.

مریم رجوی در پیام فوری 27 اسفند 1387 خود دبیرکل ملل متحد [39]، (همچنین [40]) را مطلع می کند که برنامه موفق الربیعی «خفه کردن اشرف»، و تبدیل اشرف به «شبه زندان» است. مریم رجوی دستورکار موفق الربیعی برای پیشبرد اخراج ساکنان اشرف از عراق را در 10 ماده چنین توضیح می دهد:

- 1- بدستور مشاور امنیتی دولت عراق اکنون 4 ماه است که از ورود هیئت های بین المللی و وکلا به اشرف جلوگیری می شود و تبلیغات خصمانه و محدودیتها یکی پس از دیگری افزایش می یابد. دستورات 11 مارس موفق الربیعی برای عملی کردن "پروژه دردناک سم زدایی" که او پیشاپیش به تلویزیون رژیم ایران قول داده به این شرح به ساکنان اشرف ابلاغ گردیده است:
- 1- ممنوعیت مطلق ورود مواد به اشرف بغیر از آب، غذا و دارو
- 2- اشغال ساختمان ورودی اشرف با زور و اخراج ساکنانش
- 3- پلیس می تواند هر یک از ساکنین اشرف را دستگیر کند.
- 4- هرکس در اشرف یونیفرم بپوشد تحت پیگرد قرار می گیرد.
- 5- سازندگی و ساختن هر ساختمان جدید یا تغییر در مظاهر آن (می دان، بلوار، مجسمه) ممنوع است و به زور خراب می شود

6- اقدام جدی برای کم کردن ورود عراقیان به اردوگاه

7- ورودی اشرف تحت کنترل يك افسر اطلاعات خواهد بود و کارش را به طور دقیق برای بستن کمپ انجام می دهد.

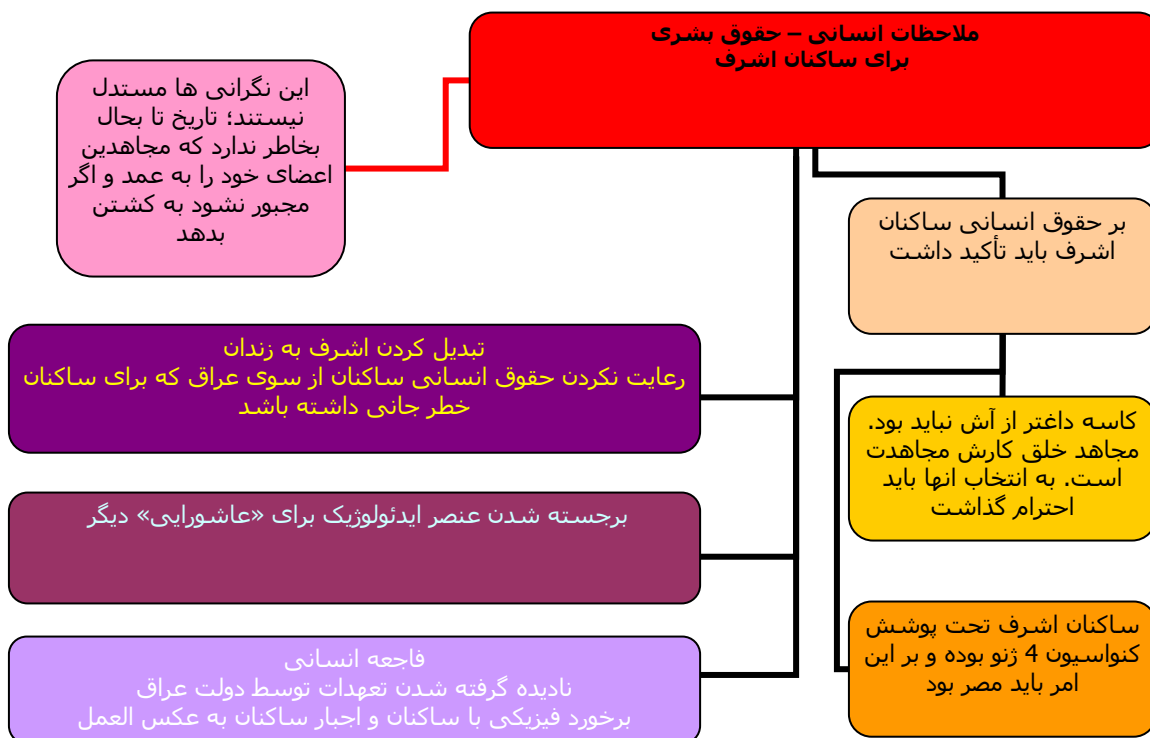
8- نفرات اشرف بایستی تاسیسات امنیتی را که در قسمت خودشان در ورودی اشرف طی 6 سال گذشته برای بازرسی نفرات و کنترل خودروها و تدارکاتی که وارد اشرف می شود ساخته اند به نیروهای عراقی تحویل بدهند و از آن عقب بنشینند (این تاسیسات امنیت اشرف را در برابر بمب گذاری و بسته های انفجاری و حمله های تروریستی در 6 سال گذشته تأمین کرده است).

9- پرچم عراق روی کلیه برجها و در وسط کمپ نصب شود.

10 گشت سواره و پیاده عراقی در داخل و خارج اردوگاه برقرار باشد تا اردوگاه شب و روز بسته باقی بماند.

مریم رجوی در ادامه به دبیرکل یادآور می شود که ساکنان اشرف «تحت الحفاظه» هستند و عاجل بودن موقعیت اشرف را چنین تشریح می کند «در زمان محاصره صریحا به آنها [ساکنان اشرف] گفته شده است که هر تعداد کشته بشوند یا در زیر لودر یا چرخهای زرهی جان خود را از دست بدهند، اهمیتی ندارد و مأمورین مجری دستورات آقای ربیعی هستند.» مریم رجوی این برخورد از سوی نیروهای عراقی را «که در تعارض با قوانین و کنوانسیونهای بین المللی و زمینه ساز جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت است» یادآور شده و از دبیر کل ملل متحد می خواهد «نیروهای آمریکایی حفاظت ساکنان اشرف را تضمین نموده و وضعیت به قبل از ژانویه 2009 برگردد و نیروهای آمریکایی حفاظت ساکنان اشرف را بر عهده بگیرند»

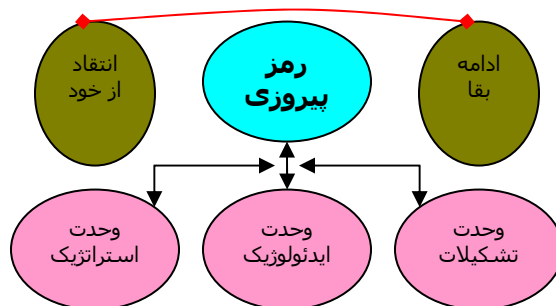
شعارهای «مذهبی» و برخوردهای اخیر ساکنان اشرف به این بحث در میان بسیاری که در حاشیه مجاهدین قرار داشته و موقعیت اشرف را با نگرانی دنبال می کنند، دامن زده است که مجاهدین بنا به خصلت «مذهبی» شان بار دیگر به دنبال «امر به وظیفه» و در پی تثبیت و تبیین یک برداشت ایدئولوژیک هستند، در صورتیکه الویت مردم «امر به نیجه» و «سرنگونی ظالم» است؛ و نتیجه گرفته می شود که این تناقض در دو «خواست» مبین یک واقعیت همیشگی است که مجاهدین «خواست» خود را از «خواست» مردم جدا کرده اند. به نظر من، این نگرانی آنبشخوری انسانی دارد و نه سیاسی و روشن است که از زاویه ایدئولوژیک بیان نمی شود. سازمان مجاهدین بدون ایدئولوژی وجود نخواهد داشت - هیچ سازمان رادیکالی بدون ایدئولوژی «وجود» نخواهد داشت. بدون شک، هر حرکت مجاهدین در وهله اول از زاویه «ایدئولوژی» بررسی شده و سپس تبعات آن ارزیابی می شود. مهدی ابریشمچی به یک واقعیت اشاره دارد «آنجا که قاطعانه گفتیم با خمینی مرز داریم و وارد رژیم او نمی شویم. آنجا که ماهیت رژیم خمینی را تشخیص دادیم و آنجا که وارد مبارزه قهرآمیز شدیم. در این نقاط هست که پیروزی های اساسی مجاهدین رقم خورده است» وی ادامه می دهد «در لحظه ای که تصمیم ایدئولوژیک گرفته می شود پیروزی ها و شکست ها زائیده می شود. اگر آنجا درست تصمیم بگیرد، هر قدر هم در تاکتیک چپ و راست بزنید قابل اصلاح و قابل تصحیح است.» [41]. اما در عین حال، این گفته مهدی ابریشمچی هم شایان تأمل است که «صادقانه ترین فعالیتها در بستری از تصمیم گیری های غلط - ایدئولوژیک و سیاسی راه به جایی نمی برد. حتی ممکن است که فرد را یا جریان را در انحراف فرو ببرد» [42]، و اینکه، آنچه امروز در اشرف می گذرد تنها یک تصمیم درون تشکیلاتی و ایدئولوژیک (از جنس انقلاب ایدئولوژیک در درون مجاهدین) نیست. تصمیم به ماندن به گفته ی خود مجاهدین یعنی نزدیک شدن به یک «فاجعه انسانی». لذا این سوال «مادی» و «کلیدی» مطرح می شود که اگر ساکنان اشرف بایستند و «شهید» شوند، آیا رژیم در کوتاه مدت (نه سی سال دیگر) سرنگون خواهد شد؟



نمودار - 4

اگر پاسخ مثبت است، شهادت این 3500 مجاهد هم روی آن چند ده هزار نفری که در این سی سال «شهید» شدند. اما هورا کشیدن برای ساکنان اشرف و هل دادن آنها به سوی «شهادت» یک شرط دارد - جمهوری اسلامی سرنگون بشود. به عبارت دیگر، اگر (بنا به گفته مسعود احمدزاده) این موتور کوچک بتواند موتور بزرگ را به حرکت درآورد [43] و بازده «مادی و ملموس» داشته باشد، شهادت ساکنان اشرف افتخارآفرین است. بنا به این نظر، «اخلاق انقلابی» تنها زمانی می تواند

شهادت ساکنان اشرف را بپذیرد که «بازده» ملموس و انقلابی داشته باشد، که «شهادت» آنها «سرنگونی» را در چشم اندازی نزدیک تضمین کند. اما اگر «شهادت» ساکنان اشرف پیروزی، «آزادی» و سرنگونی (آنهم در چشم اندازی نزدیک) را به ارمغان نمی آورد، و فقط برگی از تاریخ مبارزات «مسلمانان راستین» را مزین می کند، باید رک به مجاهدین گفت که همچون حسین تنها خواهید ماند، چرا که در قرن بیست و یکم، «عاشورایی» که به «نتیجه» نرسد و تنها هدفش تثبیت و تبیین یک برداشت ایدئولوژیکی باشد، طرفدار نخواهد داشت.



نمودار - 5

موقعیت اشرف هر چه حساس تر می شود، ماهیت و شکل این بحث ها در خارج از مجاهدین تیزتر و برجسته تر می شوند. هر چند که این موضوع برای مجاهدین تازگی ندارد. در داخل مجاهدین، این مباحث پیش از 1357، به لحاظ ایدئولوژیک، حل شده است. «اگر عنصر کیفی درونی بمثابه بالاترین و والاترین سرمایه ها، وجود داشته باشد، ضربات سخت در نهایت حتی می توانند بیش از پیش ما را تصفیه، آبدیده و تقویت نمایند. چرا که بگفته عرفات "ضربه ای که مرا نابود نکند تقویمت خواهد کرد." در همه آزمایشها و ابتلائات، اگر ما توان تحمل آنها را داشته باشیم، وضع از همین قرار است. درست در همین نقطه برجسته ترین سمبلهای مکتب یکتاپرستی، خدا را بر نیکوئی چنین آزمایشاتی سیاس می گذارند [الحمد لله علی حسن بلائه]. خلاصه اگر عمیق بنگریم تصبیقات و شرایط نامساعد، در دراز مدت باعث رشد و تکامل عالیهتری خواهند شد. ولو آنکه شواهد مایوس کننده، امکان چنین تصویری را نیز برای کوتاه نظران و صاحبان افقهای تنگ شرک آلود منتفی گرداند» [44].

این پاسخ برای برخی که موقعیت اشرف را نه صرفاً از زاویه خلص ایدئولوژیکی بلکه به لحاظ تئوری مبارزاتی دنبال می کنند، کافی نبوده، و هراس خود از آوانگاردیسم را بیان کرده و یادآور می شوند که «توسل به "شهادت" هرچه بیشتر برای جبران غیبت توده ها و این اعتقاد که ریختن خون تنها کافیست تا انقلاب برپا گردد، اثری از گرایش های ماجراجویانه در جنبش است» [45]، و ادامه داده که «رفقانی که برای معالجه "راست روی" آمبول کشنده "چپ روی" را تجویز می کنند، رفقانی که از "چپ روی" بنحوی "انتقاد" می کنند که در عمل جز به معنی تشویق چپ روی نیست، حامیان خطرناک شیوه های ماجراجویانه اند. هراس از "راست روی" و پناه بردن به "چپ روی" برای جلوگیری از دچار شدن به "راست روی" نشانه وجود جدی گرایشهای خرده بورژائی ماجراجویانه در ماست» [46]. مسعود رجوی در پیام 7 بهمن 1387 با اعلان پیشنهادی، آوانگاردیسم را رد کرده، و انگشت اتهام «ماجراجویی» را به سوی جمهوری اسلامی نشانه می رود:

"... برخی عامدان می پرسند چرا به ایران نمی روی؟ بارها گفته ایم و تکرار می کنیم که اگر ولی فقیه ارتجاع به خط و امضای خودش انتخابات آزاد تحت نظر ملل متحد و آزادی بیان و پایان دادن به شکنجه و اعدام مجاهدین را بپذیرد و اعلام کند، مجاهدین طی 48 ساعت از تمام جهان در تهران خدمت می رسند! قرارگاه اشرف را هم با همه سرمایه هایش به استثنای مزار مروراید و شهیدانمان به مردم و دولت عراق هدیه و تقدیم می کنند. شرطش این است که ولی فقیه ارتجاع حکم به انحلال اطلاعات بدنام آخوندی و سپاه پاسداران بدهد. هم چنانکه در اواخر حکومت شاه هم ساواک منحل شد. در مورد سپاه پاسداران هم وقتی که مملکت ارتش دارد چه نیازی به سپاه است؟ نیروی نظامی رسمی در یک کشور برای حفظ مرزها و مقابله با حمله های خارجی است. اگر سپاه آخوندی منحل شود، خودمان بجان در حفظ مرزها از هر حمله خارجی می کوشیم و فکر می کنیم جدیت مجاهدین را در این رابطه همگان آزموده و به چشم دیده اند. اما اگر ولی فقیه ارتجاع به دستگاه شکنجه و کشتار و جاسوسی که همان اطلاعات بدنام باشد خیلی نیازمند است و حاضر به انحلال آن نیست، و اگر به سپاه و بسیج هم برای حفظ رژیم و امنیت داخلی خیلی نیاز دارد و بدون این ارگانهای سرکوبگر سرپا نمی ماند، آنوقت برای تضمین انتخابات آزاد و آزادی بیان و پایان یافتن اعدام و شکنجه و اینکه مجاهدین هم 48 ساعته در تهران خدمت برسند! لااقل یک نیروی بازدارنده ملل متحد را به عنوان تضمین باید قبول کنند..."

به نظر من، مسعود رجوی در این پیام به مفاد یک "صلح نامه فرضی" ولی «ممکن» اشاره می کند. پیش از این در بخش نخست به صلح حدیبیه (محمد با قریش) و در قسمت سوم به صلح حسن با معاویه اشاره شده است. در آن دو صلح نامه، طرفین "شروطی" برای امضای قرارداد داشتند. برخی شرط ها پذیرفته شد. حال آنکه در مورد حسین و یزید، پیشنهاد حسین برای خارج شدن از کرپلا پذیرفته نشد و کار به جنگ و عاشورا کشید. اما به هرکدام از این سه رخداد که بنگریم به این واقعیت غیر قابل تردید بر می خوریم که برای صلح باید شروطی پیشنهاد کرد. این شروط با پذیرفته می شود و یا نمی شود. اگر نشود دو راه پیش روست، یا بازبینی شروط و یا جنگ. حال به شروط مسعود رجوی دقیق شویم: در این پیام مجاهدین بر چند شرط مصرند. مسعود رجوی از جمله اشاره می کند به امنیت مجاهدین - «پایان دادن به شکنجه و اعدام مجاهدین»، جایگزینی مجاهدین بجای سپاه - «اگر سپاه آخوندی منحل شود، خودمان بجان در حفظ مرزها از هر حمله خارجی می کوشیم»، و حتی فراتر می رود و می پذیرد که کلیه نهادهای سرکوبگر پابرجا بمانند - «اما اگر ولی فقیه ارتجاع به دستگاه شکنجه و کشتار و جاسوسی که همان اطلاعات بدنام باشد خیلی نیازمند است» و مسعود رجوی به حداقل اکتفا می کند - «لااقل یک نیروی بازدارنده ملل متحد را به عنوان تضمین باید قبول کند».

اگر بپذیریم که ترک مخاصمه پیش درآمد «صلح» است. مسعود رجوی در این پیام از خامنه ای می خواهد که ترک مخاصمه کند (کسی را نکشد، و ابزار سرکوب را منحل کند). در عالم واقع، اگر جنگی هست، بی شک «صلحی» هم به دنبال خود خواهد داشت (البته طرح صلح از موضع قدرت ارجح است). «صلح» برخلاف تصور «دگم» ها، همیشه نشانی از ضعف و شکست نیست، مهمترین هدف «صلح» بقا و دوری گزیدن از خونریزی است. همانطور که حسن بن علی (بخش سوم) می گوید: «من از این می ترسم که در

روز قیامت هفتاد هزار یا هشتاد هزار انسان خون آلوده نزد خدا داد خواهی کنند که برای چه خون آنان ریخته شده است» [47]. البته برای ورود به پروسه «صلح» باید برای خطرات سیاسی فراوانی آماده شد.

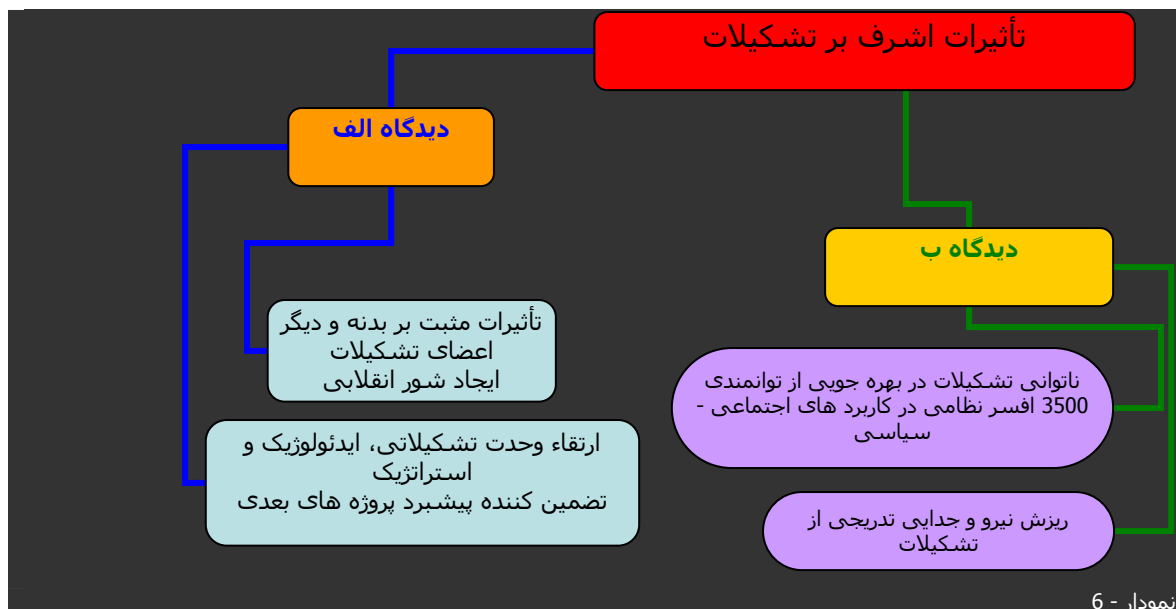
برای کوتاه شدن مطلب به متن صلح مجاهدین و صدام حسین نمی پردازم. تنها به یادآوری این نکته بسنده می کنم که در آنزمان صدام حسین مرزهای ایران را نادیده گرفته و به ایران حمله کرده و باعث مرگ بسیاری از شهروندان در خوزستان شده بود. با وجود این، به نظر می رسد که امضای قرارداد «صلح» درست ترین واکنش و تصمیم بود. اگر خمینی بر همین منوال با آتش پس موافقت می کرد نزدیک به چندین میلیون انسان در ایران و عراق بی خانمان، زخمی و یا کشته نمی شدند، اما خمینی چنین «صلحی» را هرگز امضا نکرد (در «زهر و پادزهر» به جنگ ایران-عراق، و قطعنامه 598 به تفصیل پرداخته ام). نکته قابل توجه، مفاد «صلح نامه» بین مسعود رجوی و طارق عزیز است. اگر به متن آن قرارداد دقیق توجه کنیم، شاید به این نتیجه برسیم که کلیه جملاتش به نفع ملت ایران نیست، اما ترک مخاصمه می توانست نقطه شروعی برای جلوگیری از کشتار شود.

شایان یادآوری است که پیشنهاد یا پذیرش صلح فقط مرسوم ایرانی ها، و یا مسلمانان نیست. در تاریخ فلسطین، روسیه و چین و ژاپن و ویتنام و ... هم می خوانیم که نیروهای «رادیکال» چپ و یا ناسیونالیست در نقاط عطف مشخصی تن به پذیرش صلح داده و تاریخ ثابت کرده که آن تصمیم «اصلح» بوده است.

لازم است که به یک نکته دیگر هم اشاره کنم. پذیرش قطع نامه 598 از سوی جمهوری اسلامی، پس از آنهمه شعار از جمله «جنگ، جنگ، تا پیروزی»، هر چند از ادامه جنگ و قتل و کشتار مردم بی دفاع از هر دو سو بالاخره جلوگیری کرد، اما چون در نقطه «ضعف» جمهوری اسلامی پذیرفته شده بود، اثرهای سوننی چون «نوشیدن جام زهر» داشت. صلح صدام حسین با نیروهای چند ملیتی، پس از عقب نشینی از کویت، نمونه ای دیگر از «صلحی» است که از نقطه ضعف پذیرفته شود. به زبانی دیگر، اگر طرف درگیر از هوشیاری برخوردار باشد، صلاح است که تا در نقطه قدرت است تن به صلح دهد که بتواند با «کمترین هزینه، بالاترین بهره» را ببرد - این یک اصل ساده ریاضی و علم اقتصاد است (Minimum Cost, Maximum Profit).

البته با توجه به این فورمول ساده ریاضی، می توان پرسید که «منفعت» در چه راستا و برای چه هدفی در نظر است؟ در حیطه تجارت و اقتصاد و تئوری خشک ریاضی، «منفعت» (Profit) معنایی دارد که در «مبارزه» می تواند نداشته باشد. مبارزه سرنگونی طلبانه، در کنار تمام فورمول ها و معادلات ریاضی و علمی و عقلانی، با «متغیر» های (Variables) دیگری هم سر و کار دارد - آبرو، تعهد، آرمان، ایدئولوژی و خلاصه «متغیر» هایی که اجازه نمی دهند تا بسادگی ارزش گذاری «کیفی» را در یک سیستم «کمی» مداخله داد و یا ارزش واقعی «بازده و تولید» را برآورد کرد.

در مواقعی، احتمال دارد رهبر یک جنبش این «متغیر» ها را آنطور که باید ارزش گذاری نکند (ارزش را یا بیشتر و یا کمتر از آنچه که هست تعریف کند) و در نتیجه محاسبات اشتباه شده و جنبش با «شکست» استراتژیک روبرو می شود. در چنین مواردی کل جنبش یا مجبور به پذیرش صلح از موضع ضعف می شود، و یا جنبش در پی «انفجاری» نابود می شود. تفاوت رهبر خوب با رهبر بد در همین نقطه است که می داند جنبش را به سوی پیروزی سوق می دهد و یا به سوی نابودی و یا به سوی ضعف و پاسیویزیم.



نمودار - 6

اگر به تاریخ جنبش هایی که پس از واقعه کربلا (عاشورا) پا گرفته و رشد کردند توجه کنیم، مشاهده می کنیم که پس از کشته شدن (شهادت) حسین بن علی در مدتی کوتاه پیام مختار، توانین و ... شکل می گیرند، و در برابر امویه مقاومت می کنند، اما در طولانی مدت اکثر این جنبش ها یا شکست می خورند، و یا دچار پاسیویزیم می شوند (بهترین نمونه، ترک مبارزه قهرآمیز از سوی 8 امام شیعه پس از حسین است. پس از حسین هیچ امامی از مبارزه قهرآمیز و عاشوراگونه دفاع نکرد - حتی جعفر صادق که می گویند اسماعیل را در خفا مسئول سازماندهی مبارزه مسلحانه کرده بود. هواداران اسماعیل بعد ها فرقه اسماعیلیه را پایه ریزی کردند که به تشکیل گروه حسن صباح انجامید).

نکته دیگر در پیام 7 بهمن اینک، این اولین بار نیست که مسعود رجوی رژیم جمهوری اسلامی را به چالش کشیده و می گوید «مقاومت ایران آماده است که تن به یک انتخابات آزاد زیر نظر ملل متحد بدهد». در نوشته ای با عنوان «تضمین ضروری» (اسفند 1374) [48] به تفسیر این موضوع پرداخته ام. تفاوت کلیه «موضعگیری های سیاسی» پیشین با آنچه که در پیام 7 بهمن 1387 آمده است در این است که اینبار مسعود رجوی کمی ریزتر به این «امکان» پرداخته است.

به هر روی، پس از این پیام و مخصوصاً از آنجایی که مسعود رجوی از خامنه ای «دست خط» می خواهد، خامنه ای برای اولین بار شخصاً وارد میدان می شود، و مشخص به شرایط مسعود رجوی پاسخ مستقیم می دهد و خواهان خروج آنها از عراق می شود. آیا این پیام آخر جمهوری اسلامی به امکان «ترک مخاصمه» است یا نه پیام آخر را باید در محاصره ساختمانهای اشرف توسط نیروهای

انتظامی عراق جست. پاسخ مسعود رجوی در برابر موضع علنی خامنه ای هم شایان توجه است. وی نکته ای که در پیام 7 بهمن 1387 گفته بود را دوباره یادآور می شود «بغایت استقبال می کنیم که عراق کشور قانون و دموکراسی و دارای حاکمیت بالاستقلال و به قول خودشان دارای سیادت- «ذات السیاده»- باشد. اما اگر رژیم آخوندی بخواهد این سیادت را سرقت کند و خط خودش را پیش ببرد و قوانین بین المللی را زیر پا بگذارد، یعنی همان چیزهایی را نقض کند که جامعه بین المللی و دولت آمریکا و کاخ سفید و سفارت آمریکا و پارلمان اروپا و اکثریت پارلمانهای کشورهای اروپایی آن را در مورد حقوق ساکنان اشرف مورد تأکید قرار داده اند، آن وقت تا پای جان می ایستیم» [49]. به نظر من، تلاش برای دوری جستن از آوانگاردیسم مؤکد همین دو کلمه ی «آن وقت» است. این «آن وقت» چه وقتی است؟ وقتی که تمام راه ها، و تمام امکانات برای ترک مخاصمه و ممانعت از «فاجعه ی انسانی» طی شده و آزمایش شده باشد.

این بخش از سلسله نوشتار «اصولی کیست؟» به اختصار به اصل «مبارزه انقلابی مسلحانه» توجه داشت. اما آیا «اشرف» یک پروژه خصوصی مجاهدین است؟ آیا منافع و مضرات ادامه وضعیت حاضر در اشرف و آنچه بر مجاهدین می گذرد، تأثیری بر دیگر جریانهای سیاسی نخواهد گذاشت؟ نقش اپوزیسیون در ارتباط با اشرف چه بوده است؟ نقش مجاهدین در ارتباط با اپوزیسیون چیست؟

در بخش بعدی به اصل «اتحاد نیروها» و موقعیت اشرف از زاویه نیروهای اپوزیسیون، و نقش آفرینی «تبعیدیان» می پردازیم.

علی ناظر©

اول فروردین 1388

وبلاگ چپ و راست

- ¹ تحلیل جنبش خلق قهرمان تبریز، سری آموزشهای سیاسی، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، بهار 1359، چاپ دوم، ص 24
- ² تحلیل جنبش خلق قهرمان تبریز، سری آموزشهای سیاسی، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، بهار 1359، چاپ دوم، ص 25
- ³ پیام نوروزی اوایما به ایرانیان: روز نو، آغاز نو، 30 اسفند 1387، آدرس اینترنتی: http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2009/03/090320_he_obama_iran.shtml
- ⁴ خامنه ای، دیدار اجتماع عظیم زائران حرم رضوی و مردم مشهد، 1 فروردین 1388، آدرس اینترنتی: <http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?p=contentShow&id=5057>
- ⁵ بیژن جزنی، چگونه مبارزه مسلحانه توده ای می شود، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - آلمان فدرال، پائیز 1352، ص 20
- ⁶ بیژن جزنی، چگونه مبارزه مسلحانه توده ای می شود، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - آلمان فدرال، پائیز 1352، ص 21
- ⁷ سخنان مسعود رجوی با مجاهدان اشرف، 7 بهمن 1387، آدرس اینترنتی: <http://www.mojahedin.org/pages/detailsNews.aspx?newsid=38387>
- ⁸ اکونومیست، 13 دسامبر 2007، Public repentance
- ⁹ اکونومیست، 7 اوت 2007، Jordan's Islamist groups
- ¹⁰ فراخوان در حمایت از حقوق قانونی مجاهدین در اشرف، سایت بحران، سپتامبر 2008، آدرس اینترنتی: <http://www.irancrises.com/FarakhanSafheyeNakhost.php>
- ¹¹ سخنان مسعود رجوی با مجاهدان اشرف، 7 بهمن 1387، آدرس اینترنتی: <http://www.mojahedin.org/pages/detailsNews.aspx?newsid=38387>
- ¹² مریم رجوی، به پرونده 17 ژوئن خاتمه دهید، 16 اسفند 1387، آدرس اینترنتی: <http://www.mojahedin.org/pages/detailsNews.aspx?newsid=39659>
- ¹³ بیژن جزنی، چگونه مبارزه مسلحانه توده ای می شود، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - آلمان فدرال، پائیز 1352، ص 44
- ¹⁴ مریم رجوی، مریم رجوی طی نامه‌یی به باراک اوباما از توطئه دیکتاتوری دینی حاکم بر ایران، علیه جان و امنیت ساکنان اشرف، پرده برداشت، 24 اسفند 1387، آدرس اینترنتی: <http://www.mojahedin.org/pages/detailsNews.aspx?newsid=39941>
- ¹⁵ منوچهر هزارخانی، گزارشی از شهر اشرف، 1387، آدرس اینترنتی: <http://www.hambastegimeli.com/node/1775>
- ¹⁶ منوچهر هزارخانی، گزارشی از پشت جبهه، چاپ دوم، 1365، ص 116
- ¹⁷ منوچهر هزارخانی، گزارشی از پشت جبهه، چاپ دوم، 1365، ص 118
- ¹⁸ سایت تابناک، وزیر کشور عراق به ایران می‌آید، 27 اسفند 1387، آدرس اینترنتی: <http://www.tabnak.ir/pages/?cid=40897>
- ¹⁹ جلال طالبانی، ایران غرامت جنگی را به عراق ببخشد، سایت خبر آن لاین، 8 اسفند 1387، آدرس اینترنتی: <http://www.khabaronline.ir/news.aspx?id=4426>
- ²⁰ ایاد جمال‌الدین، شاخص عدم وابستگی نیروهای سیاسی به رژیم ایران، تنظیم رابطه با سازمان مجاهدین خلق است، 18 اسفند 1387، آدرس اینترنتی: <http://www.mojahedin.org/pages/detailsNews.aspx?newsid=39733>
- ²¹ مسعود رجوی، پاسخ به ولی‌فقیه ارتجاع، 10 اسفند 1387، آدرس اینترنتی: <http://www.mojahedin.org/pages/detailsNews.aspx?newsid=39492>
- ²² بیژن جزنی، چگونه مبارزه مسلحانه توده ای می شود، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - آلمان فدرال، پائیز 1352، ص 2
- ²³ دهمین سالگرد فروغ جاویدان، ج 1، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، 1377، ص 408
- ²⁴ تر گروه جزنی، مسائل جنبش ضد استعماری و آزادیبخش خلق ایران، انتشارات 19 بهمن، تنظیم شده در پائیز 1346، چاپ دوم، فروردین 1355، ص 31
- ²⁵ تر گروه جزنی، مسائل جنبش ضد استعماری و آزادیبخش خلق ایران، انتشارات 19 بهمن، تنظیم شده در پائیز 1346، چاپ دوم، فروردین 1355، ص 35
- ²⁶ تر گروه جزنی، مسائل جنبش ضد استعماری و آزادیبخش خلق ایران، انتشارات 19 بهمن، تنظیم شده در پائیز 1346، چاپ دوم، فروردین 1355، ص 36
- ²⁷ تر گروه جزنی، مسائل جنبش ضد استعماری و آزادیبخش خلق ایران، انتشارات 19 بهمن، تنظیم شده در پائیز 1346، چاپ دوم، فروردین 1355، ص 36
- ²⁸ مسعود رجوی، اصول مبارزاتی حاکم بر مرحله کنونی انقلاب (اصولی کیست؟)، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، چاپ اول: خرداد 1361 (نشریه اتحادیه انجمنها شماره 39 تا 42)، چاپ مجدد، فروردین 1365
- ²⁹ مهدی ابریشمچی، سخنرانی در باره انقلاب ایدئولوژیک در درون سازمان مجاهدین خلق ایران، انتشارات کتاب طالقانی، آبانماه 1364، ص 17

- 30 موسی خیابانی، صدای سردار، انتشارات کتاب طالقانی، اسفند 1364، ص 9
- 31 موسی خیابانی، صدای سردار، انتشارات کتاب طالقانی، اسفند 1364، ص 8
- 32 موسی خیابانی، صدای سردار، انتشارات کتاب طالقانی، اسفند 1364، ص 58
- 33 موسی خیابانی، صدای سردار، انتشارات کتاب طالقانی، اسفند 1364، ص 8
- 34 موسی خیابانی، صدای سردار، انتشارات کتاب طالقانی، اسفند 1364، ص 53
- 35 یادنامه شهیدان فروغ جاویدان، ج 2، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، 1377، ص 4 مقدمه
- 36 یادنامه شهیدان فروغ جاویدان ج 2، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، 1377، نیاپیش بر مزار شهیدان در کربلا فروردین 1368
- 37 سخنان مسعود رجوی با مجاهدان اشرف، 7 بهمن 1387، آدرس اینترنتی:
<http://www.mojahedin.org/pages/detailsNews.aspx?newsid=38387>
- 38 مریم رجوی، مراسم تحویل سال 1388 با حضور رئیس‌جمهور برگزیده مقاومت در اورسورواز برگزار شد، 30 اسفند 1387، آدرس اینترنتی:
<http://www.mojahedin.org/pages/detailsNews.aspx?newsid=40138>
- 39 مریم رجوی، مریم رجوی آخرین دستورات سرکوبگرانه مشاور امنیتی دولت عراق را به اطلاع دبیرکل ملل متحد رساند، 27 اسفند 1387، آدرس اینترنتی:
<http://www.mojahedin.org/pages/detailsNews.aspx?newsid=40049>
- 40 تابناک، جزئیات ابلاغ دولت عراق به منافقین، 6 بهمن 1387، آدرس اینترنتی:
<http://www.tabnak.ir/pages/?cid=34110>
- 41 مهدی ابریشمچی، سخنرانی در باره انقلاب ایدئولوژیک در درون سازمان مجاهدین خلق ایران، انتشارات کتاب طالقانی، آبانماه 1364، ص 24
- 42 مهدی ابریشمچی، سخنرانی در باره انقلاب ایدئولوژیک در درون سازمان مجاهدین خلق ایران، انتشارات کتاب طالقانی، آبانماه 1364، ص 24
- 43 مسعود احمدزاده، مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک، 1349، چریکهای فدایی خلق ایران، آدرس اینترنتی:
<http://www.siahkal.com/publication/massoud.htm>
- 44 سرمایه کنونی، یا پاسخ به «مساله موجودیت» و دلایل انسجام ما، آموزشهایی در باره سازمان (10)، سازمان مجاهدین خلق ایران، آبانماه 1358، چاپ اول، ص 41
- 45 بیژن جزنی، چگونه مبارزه مسلحانه توده ای می شود، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - آلمان فدرال، پائیز 1352، ص 43
- 46 بیژن جزنی، چگونه مبارزه مسلحانه توده ای می شود، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - آلمان فدرال، پائیز 1352، ص 45
- 47 صلح امام حسن، بخش عدد سپاه، نوشته شیخ راضی آل یاسین، ترجمه علی خامنه ای، بازتکثیر در سایت بلاغ، آدرس اینترنتی:
http://www.balagh.net/persian/pro_ahl/16/imam-hasan/09.htm
- 48 علی ناظر، تضمین ضروری، نبرد خلق، ازگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، صفحه دیدگاهها، شماره 129، اول اسفند 1374، ص 11
- 49 مسعود رجوی، پاسخ به ولی‌فقیه ارتجاع، 10 اسفند 1387، آدرس اینترنتی:
<http://www.mojahedin.org/pages/detailsNews.aspx?newsid=39492>